

# دانش و معرفت

حجت الاسلام دکتر احمد رهدار

سخن سردبیر

پورتال علوم انسان و مطالعات فرهنگی  
پortal of human sciences and cultural studies





**(۱) ضرورت مطالعات تمدنی:** مطالعات تمدنی به چند دلیل ضرورت دارد: نخست، اگر ساخت تمدنی را ساخت بلوغ فرهنگی بدانیم، دغدغه تمدن پژوهی در حقیقت بحث از تکامل فرهنگی در وجه جمعی و ساختاری آن خواهد بود؛ از این رو، همان دلایلی که عقلانیت کمال جویی فرهنگی را توجیه می‌کند، پشتوانه عقلانیت مطالبات تمدنی نیز خواهد بود.

دوم، مواجهه عالم اسلامی با غرب که در عصر ما، به مثابه گفتمان رقیب عالم اسلام در وجه تمدنی خود ظهور یافته. اگر صرفاً با تکیه بر وجوه فرهنگی پیش تمدنی اش صورت گیرد، به دلیل اینکه قدرت تمدنی برتر از قدرت‌های غیرتمدنی است، نتیجه‌ای جز انفعال در برابر آن به دست نمی‌آید.

سوم، مطالعات تمدنی در مقایسه با مطالعات غیرتمدنی از ظرفیتی حداکثری برای استحصال میراث برخوردار است؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد هر گونه مطالعه‌ای درباره دین و تاریخ یک قوم تا زمانی که رویکردی تمدنی به خود نگیرد، نمی‌تواند همه وجوه فرهنگی تاریخی آن قوم را رصد کند.

**(۲) انواع تعریف تمدن اسلامی:** تمدن اسلامی را مانند همه پدیده‌های دیگر به چند شیوه می‌توان تعریف کرد که هر یک از آنها از زاویه‌ای بدان نگریده و هدف خاصی را تأمین می‌کند: **الف) تعریف لفظی و شرح الاسمی:** آنچه در توضیح معنای لغوی چیزی آورده می‌شود، «تعریف لفظی» آن نامیده می‌شود که این‌گونه تعریف در کتب لغت به‌طور متداول استفاده می‌شود و آنچه از حقیقت مفهوم آن تصور می‌شود، اگر پیش از علم به وجود آن باشد، «تعریف شرح الاسمی» و اگر پس از علم به وجود آن باشد. به این دلیل که بیان از حقیقت آن لفظ

خواهد بود، نه بیان از حقیقت مفهوم و معنای آن. «تعریف حقیقی» نامیده می‌شود. تعریف لفظی و شرح‌الاسمی تمدن اسلامی هرچند خالی از لطف نیست، اما در مقایسه با دیگر تعریف‌های تمدن اسلامی، کم‌تر ناظر به دغدغه‌ها و نیازمندی‌های جهان اسلام در شرایط امروزی است. به عبارت دیگر، از آنجاکه تعریف یادشده ناظر به دغدغه‌های راهبردی و کاربردی در جهان اسلام نیست، با ارائه آن طرفی بسته نمی‌شود.

**ب) تعریف فلسفی:** تعریفی که مشتمل بر بیان علت فاعلی، مادی، صوری و غایی چیزی باشد، تعریف فلسفی آن نامیده می‌شود که در آن، بی‌توجه به واقعیت خارجی، به صرف «حقیقت ذهنی» توجه می‌شود. تعریف فلسفی همیشه با نوعی از اطلاق همراه است و چنان‌که باید، نمی‌تواند جنبه «نسبیت» - که همه اشیا به جز ذات باری تعالی واجد آن هستند - را لحاظ کند. از سوی دیگر، در تعریف فلسفی، هر چیزی بریده از چیزهای دیگر تعریف شده؛ از این رو، برای اصل «تعرف الاشياء باضدادها» چندان جایی در آن باقی نمی‌ماند؛ چراکه تعریف فلسفی همیشه «رویکرد اثباتی» به اشیا داشته و از ورود عناصر سلبی جلوگیری می‌کند. تعریف فلسفی به‌رغم همه امتیازاتی که دارد، به دلیل «انتزاعی» بودنش نمی‌تواند به بسیاری از دغدغه‌های جهان اسلام درباره عینیت خارجی ناظر باشد.

**ج) تعریف عینی و کاربردی:** تعریف‌های عینی با رویکرد توصیف اجزا، ویژگی‌های ظاهری، پیامدها و نتایج آشکار صورت می‌گیرند. در تعریف عینی از تمدن اسلامی - که بیشترین تناسب را با نیاز ضروری جهان اسلام به مدیریت عینیت خارجی دارد - لازم است به مؤلفه‌های ذیل توجه کرد:

یک) تطورات تاریخی تمدن اسلامی - از جمله نمونه‌های تمدن اسلامی در جنوب اروپا، تمدن اسلامی در عهد صفوی و... - باید مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد؛ زیرا از آنجاکه تمدن‌ها تحقق دفعی ندارند، برای تحقق صورت نهایی آن‌ها ناگزیر باید ظرفیت‌های صورت‌های پیشینشان را به یاری طلبید. توجه به این نکته به‌ویژه برای کسانی که معتقد به «مهندسی تمدن» هستند، ضروری است؛ چراکه در این صورت بی‌شک، هرگونه طراحی آینده تمدن اسلامی باید بر تصویر و ترسیم درستی از صورت یا صورت‌های موجود تمدن اسلامی مبتنی باشد.

**د) مؤلفه‌های تعیین‌بخش:** همه تمدن‌ها مبتنی بر مؤلفه‌هایی هستند که برخی از آنها از حیث عنوان، عام و از حیث محتوا، خاص هستند. برای مثال؛ فرهنگ و حکومت از مؤلفه‌های مشترک همه تمدن‌ها هستند؛ بدین معنا که نمی‌توان هیچ تمدنی یافت که مسبوق به فرهنگ نباشد، هم‌چنان که هیچ تمدنی نیست که از مجرای حکومت تحقق نیافته باشد. از این رو، تعریف عینی و کاربردی از تمدن اسلامی باید ناظر به ماهیت فرهنگ و حکومت اسلامی باشد. به عبارت دیگر، در تعریف یادشده باید مشخص کرد که تمدن اسلامی زاینده چه نوع فرهنگ و حکومتی است.

**۳) بایسته‌های نظری توجه به تمدن اسلامی:** در بسیاری از موارد، نقص‌های عملی در تحقق یک پدیده، ناشی از ضعف‌های نظری درباره آن است. به عبارت دیگر، تجربه نشان داده که هرچه ادبیات نظری یک پدیده دقیق‌تر و بیشتر شکل گرفته باشد، امکان تحقق عینی آن مهیاتر خواهد بود. از این رو، بی‌شک، شکل‌گیری و گسترش ادبیات نظری تمدن اسلامی، یکی از مهم‌ترین مقدمات تحقق آن خواهد بود. البته باید به این نکته توجه داشت که رابطه ادبیات نظری تمدن اسلامی با اجزای عینی آن، رابطه‌ای دیالکتیکی است؛ بدین معنا که هرچند، تصور اجمالی و پیشینی از تمدن

اسلامی. که نخستین ادبیات نظری آن را شکل می‌دهد. مقدم بر همه اجزای عینی تمدن اسلامی است، از پس آن، هم ادبیات نظری بر مقام عمل و هم مقام عمل بر ادبیات نظری تأثیر گذاشته‌اند. برای شکل‌گیری ادبیات نظری تمدن اسلامی، لازم است نوعی استنطاق حداکثری از ظرفیت‌های دین اسلام درباره تمدن صورت بگیرد. این مهم با دو رویکرد صورت می‌گیرد: نخست اینکه این استنطاق مسبوق به تبیین نظری و آزاد تمدن باشد که در این صورت، چیزی جز تطبیق حداکثری مفاهیم و اندیشه‌های دینی بر مفاهیم و مؤلفه‌های تمدنی نخواهد بود؛ دوم اینکه این استنطاق بدون تأثیر از ادبیات موجود درباره تمدن و به منظور تحصیل فرایندی مفاهیم و مؤلفه‌های تمدنی از منظر نصوص دینی باشد که در این صورت، منجر به تولید ادبیات دینی تمدن خواهد شد. واضح است که رویکرد نخست نمی‌تواند مطلوب باشد و ناگزیر باید به رویکرد دوم تمسک جست. در رویکرد دوم هرچند به دلیل ماهیت تولیدی آن، ادبیات نظری تمدن به کندی شکل می‌گیرد، اما اصالت روش و مفاهیم آن به اندازه‌ای است که انتخاب آن را ناگزیر می‌کند. در این رویکرد لازم است، مراحل ذیل سپری گردد:

الف) از آنجاکه تمدن اسلامی چیزی جز فعلیت یافتن همه امکان‌های نهفته در مفاهیم نصوص اساسی اسلام (قرآن و روایات) به همراه الزامات عقلی آنها نیست، برای شکل‌گیری ادبیات نظری تمدن اسلامی، در نخستین گام لازم است شبکه معنایی مفاهیم نصوص استخراج گردد. باید توجه داشت که این شبکه تنها از طریق تجمیع معانی مفردات نصوص به دست نخواهد آمد، بلکه افزون بر آن، مستلزم توجه به مؤلفه‌های مهم ذیل نیز است:

۱. **ساختارهای حاکم بر نصوص:** دو نوع ساختار طولی و عرضی بر نصوص دینی حاکمند که بر اساس ساختار طولی، نظام اولویت مفاهیم نصوص، مثل: وحدانیت (الله)، عصمت (نبی - امام)، عدالت (مؤمنین) و... و بر اساس ساختار عرضی، نظام اصول نصوص، مثل: اصل هدایت، اصل تبیان، اصل اخلاق و... شکل می‌گیرد.

۲. **روش‌شناسی نصوص:** روش‌های چینش و تبیین مفاهیم نصوص به گونه‌ای است که به طور حداکثری تأمین‌کننده نظام اصول نصوص است. بدین معنا که روش مواجهه و گزارش نصوص از انسان، جهان، تاریخ، طبیعت، عوالم دیگر و... نه تنها ناقض اصول حاکم بر نصوص نیست، بلکه عین تحقق آنها است.

۳. **مقاصد (مذاق) نصوص:** همه احکام و قواعد دینی. که ترکیب‌های ویژه‌ای از مفاهیم دینی اند. دائرمدار مصالح و مفاسدی هستند. توجه به این نکته از این جهت مهم است که بدانیم، قالب‌ها، روش‌ها و الزامات این احکام باید به گونه‌ای باشند که مخالفتی با آن مصالح و مفاسد پیدا نکنند.

ب) واژگان و مفاهیم یکسان در چارچوب علوم و رویکردهای متفاوت، معانی و تفاسیر متفاوتی پیدا می‌کنند؛ برای مثال: مفهوم «کلمه» در علم نحو و عرفان دو معنای کاملاً متفاوت و مستقل دارند، همچنان که مفهوم «عدل» در دو رویکرد خرد (فردی) و کلان (حکومتی) متفاوت هستند. از این رو، لازم است پس از استخراج شبکه معنایی مفاهیم، به منظور تسریع در نیل به تمدن اسلامی، فهمی تمدنی از آنها ارائه شود. ■

۱. هرچند همه تمدن‌ها مسبوق به فرهنگ هستند، اما این گونه نیست که همه فرهنگ‌ها معطوف به تمدن باشند. برای مثال: فرهنگ تصوف به دلیل رویکرد متساهلانه و ماهیت باطن‌گرایی که دارد نمی‌تواند معطوف به حکومت تا چه رسد به تمدن باشد. همچنان که حکومت‌های فردمحور که دغدغه استحصال ظرفیت‌های جمعی را ندارند، منطقی‌آمی‌توانند معطوف به تمدن باشند.

۲. این رویکرد در بیشتر موارد به تحمیل مفاهیم و مؤلفه‌های تمدن بشری بر نصوص دینی ختم خواهد شد و تنها در صورتی حجیت دارد که مفاهیم و مؤلفه‌های یادشده ناشی از عقل سلیم و قطعی باشد. از آنجاکه تشخیص این امر در نهایت سختی می‌باشد، در بیشتر موارد، نتایج این رویکرد فاقد حجیت خواهند بود.